

به نام خدا
قصه موسی که خدایت ماست با گوساله پرستان یعنی من های ذهنی سخن می گوید:

موسی به قومش گفت: با خودتان چیزی بر ندارید تا من شما را از بدبختی و گمراهی نجات دهم و به سرزمین موعود که فضای یکتاییست ببرم، ولی قوم موسی که مست خیالات خود بودند سرکشی کردند و گفتند: موسی نمی فهمد و طلاهایشان را که همانیدگیهایشان بود با خود برداشتند و یک سامری که نماد من ذهنی جهان است از طلاهای آنها یک گوساله ساخت و گوساله، بر اثر وزش باد صدایی ازش بیرون می آمد، من های ذهنی را فریب می داد.

گفت موسی با یکی مست خیال
که ای بد اندیش از شقاوت وز ضلال
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۶
صد گمانت بود در پیغمبریم
با چنین برهان و این خلق کریم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۷
صد هزاران معجزه دیدی ز من
صد خیالت می فزود و شک و ظن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۸
از خیال وسوسه تنگ آمدی
طعم بر پیغمبری ام می زدی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۹

موسی که نماد حضور ماست به گوساله پرست من ذهنی که از شراب همانیدگیها می خورد و مست خیال ذهن می شود و درد می آفریند، گفت: من هزاران بار معجزه کردم و تو دیدی ولی باز به پیغمبری من شک می کنی، ما هم صد جور معجزه از فضاگشایی دیدیم ولی باز شک می کنیم و من ذهنی را نگه میداریم و به خدا اعتماد نمی کنیم. وسوسه پدیدن فکرها ما را دچار درد و خستگی می کند، ولی چون به جای خدا گوساله همانیدگیهای خود را می پرستیم به بزرگانمان طعنه می زنیم، قضاوتشان می کنیم و نمی دانیم اگر به حضور برسیم، پیغام رسان خدا می شویم.

گرد از دریا برآوردم عیان
تا رهیدیت از شر فرعونیان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۰

ز آسمان چل سال کاسه و خوان رسید
وز دعای جوی از سنگی دوید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۱

این و، صد چندین و چندین گرم و سرد
از تو ای سرد آن توهم کم نکرد؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۲

بانگ زد گوساله ایی از جادویی
سجده کردی که خدای من تویی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۳

آن توهمات را سیلاب برد
زیرکی باردت را خواب برد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۴

موسی که نماد حضور ماست، می گوید: از دریای سرخ که هوشیاری ذهنیست راه را با فضاگشایی برای شما شکافتم تا از شر فرعونیان یعنی من های ذهنی جهان رها شوید و چهل سال کمک و نعمتهای زندگی را دریافت کردیم، با دعا و عصای فضاگشایی بر سنگ دلمان زدیم و چشمه های جوشان هدایت، امنیت، عقل و قدرت زندگی را دیدیم، سرد و گرم روزگار را چشیدیم ولی از سردی من ذهنی ما چیزی کم نشد و همچنان به دنبال صدای گوساله در ذهنمان هستیم. دیگران را قضاوت می کنیم و انصوتا نداریم تا زبان زندگی را بشنویم و این جادوی همانیدگیهاست که ما آنها را سجده می کنیم و به جای خدا می پرستیم و سیلاب صدای فکرهایمان با زیرکی ما را به خواب سرد و تنبلی ذهن می برد.

چون نبودی بدگمان در حق او
چون نهادی سر چنان ای زشت رو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۵

چون خیالت نامد از تزویر او
وز فساد سحر احمق گیر او؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۶

سامریی خود که باشد ای سگان
که خدایی بر تراشد در جهان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۷

چون درین تزویر او یکدل شدی؟
وز همه اشکالها عاطل شدی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۸

گاو می شاید خدایی را به لاف
در رسولی چون منی صد اختلاف؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۹

چرا ما من ذهنی را نگه می داریم و به صدای گوساله سرمان شک نمی کنیم و با خوی زشت من ذهنی مقاومت می کنیم و فضا باز نمی کنیم تا کمک های خدا را ببینیم؟ چرا به حيله های ذهنمان که هوشیاری ما را فاسد کرده شک نمی کنیم و مثل احمق ها جادوی وسوسه های فکرمان می شویم؟ مگر نمی فهمیم سامری ما هستیم که من ذهنی می سازیم و مثل سگان به من ذهنی خود وفا می کنیم و یک خدای ذهنی در جهان می تراشیم. چرا دل و جانمان را به حيله سامری سپردیم و در برابر حل مشکلاتمان بیکار و عاطل شدیم؟ از خود بپرسییم ما که امتداد خدا هستیم شایسته است که گاو یعنی همانیدگیمان را بپرستیم و برای خدانشناسی با صد اختلاف به جان هم بیافتیم و همدیگر را بکشیم؟

پیش گاوی سجده کردی از خری
گشت عقلت صید سحر سامری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۰

چشم دزدیدی ز نور دُوالجلال
اینج چهل وافر و عین ضلال

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۱

شُه بر آن عقل و، گزینش که تو راست
چون تو کانِ جهل را کشتن سزاست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۲

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟
که احمقان را این همه رغبت شگفت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

ز آن عجیتر دیده ایت از من بسی
لیک حق را کی پذیرد هر خسی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۴

مولانا عقل من ذهنی را به عقل خر تشبیه می کند، که برای گاو یا من های ذهنی بزرگتر سجده می کند و خم می شود و حرص صید همانیدگیهای بیشتر جهلش را زیاد می کند و نمی گذارد نور خدا در مرکزش تجلی کند تا جایی که در ظلمت خود می پوسد، مولانا می فرماید: تف بر این چنین عقل و انتخابی که معدن فساد و درد است و شایسته مرگ می باشد، ای کسی که به صدای گاو زرینت مثل صدای خشم و زور گویی، صدای قضاوت و درد، صدای کنترل و بیهوده گویی من ذهنی ات علاقه مندی، آخر بگو این گاو تو چه می گوید؟ و چه می خواهد؟ مگر نه اینکه فقط احمقان من ذهنی را به سوی خود می کشد؟
و این همه گمراهی عجیب است و عجیب تر این است که معجزات خدا را با عقلی که در فضای گشوده شده می آید بارها دیدیم، ولی همچنان عقل من ذهنی خس را نگه می داریم.

باطلان را چه رباید؟ باطلی
عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۵

زانکه هر جنسی رباید جنس خود
گاو، سوی شیر نر کی رو نهد؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۶

گرگ بر یوسف کجا عشق آورد؟
جز مگر از مکر تا او را خورد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۷

گاو زرین که من ذهنی است با فکرهای باطل و مرکز همانیده به سوی باطلان و کسانی که مرکزشان پر از درد است کشیده می شود و عاطلان و بیکاران به سوی بیکاران می روند و بادام پوک می کارند یا کارافزایی می کنند. مثلاً کسی که علاقه به غیبت و قضاوت دارد، نمی آید مولانا بخواند و روی خود کار کند. گاو به پیش شیر نمی رود زیرا اگر برود شیر او را می خورد.

ما اگر فضا باز کنیم شیر حضور، گاو من ذهنی ما را می خورد ولی ما نمی خواهیم و من ذهنی را نگه می داریم. مثال دیگری مولانا می زند. گرگ که به یوسف علاقه ندارد فقط برای ارضای شکمش او را می بلعد، من ذهنی یا نفس زنده، باشنده ایست که مثل گرگ در درون ما زندگی می کند و ما باید با فضاگشایی و پرهیز گرگمان را بکشیم و گرنه این گرگ یوسف زیبای ما را که حضور ماست، می بلعد.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏

دیبا از کرج